



۲	مقدمه
۲	دلایل حرمت دروغ
۲	۳- روایات
۲	روایت سوم
۲	بحث سندی
۲	بحث دلالتی
۳	روایت هفتم
۳	بحث سندی
۳	نکات تکوینی کذب
۳	نکته اول
۵	نکته دوم
۵	بحث دلالتی
۶	روایت هشتم
۶	بحث سندی
۶	بحث دلالتی
۶	روایت نهم
۷	بحث سندی
۷	بحث دلالتی
۷	قاعده کلی
۸	روایت دهم
۸	بحث سندی
۸	بحث دلالتی
۹	نکات اخلاقی (اخلاص)



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در مبحث کذب (که از مباحث مهم است و ان شاء الله همچنان ادامه خواهد داشت و به زوایای گوناگون آن خواهیم پرداخت)؛ به دلیل اینکه تعریف نسبتاً واضحی دارد ابتدا وارد تعریف نمی‌شویم و ادله را بیان می‌کنیم که بعداً در ذیل (فروغات)، مباحث دقیق تعریفی آن را می‌آوریم.

دلایل حرمت دروغ

اولین دلیل، حکم عقل بود. حاصل حکم عقل این بود که عقل به طور مطلق کذب را تقبیح می‌کند اما این، تقبیح الزامی در همه مراتب نیست. به ادله کتاب و آیات به طور خیلی گذرا پرداختیم و عرض کردیم که در آیات بعید است یک اطلاقی برای همه احوال کذب پیدا کرد اگرچه اشاراتی در بعضی آیات هست اما اطلاق در حد ظهور محل تأمل بود.

۳- روایات

روایت سوم

دلیل سوم اخبار و احادیث بود که روایات کذب در باب ۱۳۸ از ابواب احکام عشرة وارد شده است ملاحظه کردید در این باب تا حدیث هفتم رسیدیم. تا اینجا یک روایت بود که هم سند آن درست بود، هم دلالت بر تحریم می‌کرد و اطلاق، هم داشت؛ هر سه جهت در آن تمام بود، روایت محمد بن مسلم همان روایت سوم بود «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَّابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَّابِ».

بحث سندی

اولاً سند این روایت معتبر بود چون عبدالله بن مسکان معتبر است.

بحث دلالتی



ثانیاً دلالت بر حرمت می‌کند چون می‌گوید: «الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ» ثالثاً اینجا [کلمه] «كَذَابٌ» ندارد [بلکه] کذب است و کذب، افتراء باشد، ظلم به کس خاصی باشد یا اینکه گزارش غیر واقعی باشد [را شامل می‌شود]؛ این سه جهت در روایت سوم تمام بود؛ اما روایات دیگری که خواندیم، حداقل در یکی از این جهات با مشکل مواجه بود؛ یا سند آن ضعف داشت یا بر حرمت دلالت نمی‌کرد یا موضوع آن مطلق نبود [چون کلمه] «كَذَابٌ» بود. این روایت علاوه بر اینکه سند معتبر دارد، در مستدرک و جاهای دیگر هم آمده است شاید در کلمات عامه هم باشد. تا اینجا مفهومی که مثبت و نافی باشد، نبود. همه، نافین یا مثبتین بودند یعنی هم‌بیان بودند از این جهت مشکلی ندارد.

پس در هر کدام از این شش، هفت روایت - غیر از روایت سوم - یکی از این سه اشکال را دارد یا ضعف سندی دارد یا ضعف دلالت بر تحریم دارد یا ضعف در اطلاق دارد اما هر سه جهت روایت سوم، تام است (سند صحیح است، دال بر تحریم می‌کند و مطلق کذاب، موضوعش نیست). عبدالله ابن مسکان، چون توثیق شده است و کثیر الروایه هست، هیچ شکی در معتبر بودن آن نیست.

روایت هفتم

بحث سندی

«إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللَّهُ عَلَى الْكَذَائِبِ النَّسِيَّانَ» که ظاهراً سند، معتبر بود.

نکات تکوینی کذب

نکته اول

از چیزهایی که خداوند با آن به کذابین زیان می‌رساند، نسیان است. در کذب از لحاظ تکوینی و چیزهای واقعی دو تا نکته وجود دارد: یک نکته این است که مرحوم علامه طباطبائی در المیزان می‌فرماید [حرف درستی است و از بعضی روایت هم می‌شود استفاده کرد] کذب گزارشی است که در عالم تکوین و واقع، تصرف غیر صحیحی می‌کند. آنچه در این عالم واقع می‌شود مجموعه حوادث و وقایع عالم یک زنجیره‌ای به هم مرتبط است یک حادثه‌ای که در یک گوشه‌ای، اتفاق می‌افتد در یک جدولی است که با علل و معلولات دیگر مرتبط است و از آن طرف هم با ملازمات دیگر هم عقیده عرض خودش یک زنجیره را تشکیل می‌دهد. نظام عالم یک نظام علی و معلولی و زنجیره‌ای است که این حوادث و وقایع به هم پیوند دارند. لذا معنای کذب این است که وقتی کاذب، یک گوشه چیزی را گرفته و خلاف آنچه را که در عالم واقع است بیان می‌کند، نسبت می‌دهد، گزارش می‌کند، دست‌کاری می‌کند؛ از سر و رو، علائم و کُدها



برخلاف این می‌بارد. چون وقتی این کار با صد تا چیز دیگر پیوند خورده است؛ یکی شاهد آن بوده است و یکی نبوده است و یک واقعه علت آن می‌شود و یک واقعه معلول آن می‌شود. خیلی چیزها با این مرتبط است؛ یعنی وقتی یک اتفاق در آنجا می‌افتد مثلاً؛ کسی تصادف نکرده است یا تصادف کرده است با خیلی چیزهای دیگر مرتبط است. وقتی که کاذب [آن وقایع را] دست‌کاری می‌کند و برخلاف آن انجام می‌دهد؛ همه آن چیزهای دیگر یک نوع کُدی برخلاف این گزارش کذب است؛ و لذا می‌گوید اَلْكَاذِبُ لَا يُفْلِحُ، اَلصَّادِقُ يَنْجُو، اَلْكَاذِبُ لَا يَنْجُو و از این تعبیر آمده است؛ خیلی از این تعبیری که در روایت آمده و احياناً در آیات است برمی‌گردد به اینکه کذاب، حلقه‌ای از یک زنجیره به هم مرتبط را خراب می‌کند. در این حال، همه اجزای این جدول یا زنجیره، کُدی برخلاف آن است چون همه این پیوندها برخلاف آن می‌گوید. اگر امروز تصادف شده بود صد نفر اینجا می‌آمدند و می‌رفتند بعد مثلاً راه را بند می‌آورد و... همین‌طور می‌بینی امروز یک تصادف در میدان ولیعصر تهران با صد تا چیز دیگر مرتبط است. [وقتی که] کاذب، خلاف وقایع را می‌گوید همه زنجیره‌ای که با خلاف این ارتباط داشتند به ضد این شهادت می‌دهد؛ این یک واقعیت در کذب است. پس کذب یک دست‌کاری خلاف واقع در یک حلقه‌ای از یک منظومه است و چون یک حلقه را خلاف می‌گوید همه اجزای آن منظومه بر ضد آن شهادت می‌دهند. البته گاهی شهادت آن منظومه و اجزای آن خیلی آشکار و واضح است اما گاهی واضح نیست. در قضاوت و بازجویی‌ها همین کار را می‌کنند. امیرالمؤمنین (سلام‌الله‌علیها) خیلی وقت‌ها در قضا‌های خود همین‌طور بود یعنی درواقع یک چیزی را می‌گوید که با آن مجموعه حوادث وقایع هماهنگ نیست. حضرت به نوعی آن کُدها را فعال می‌کند تا معلوم شود که این خلاف است. درواقع کذب، یک نوع گزارش غیرواقعی است که برخلاف آن منظومه و جهت‌ها و کدهای پیرامون واقعه دست‌کاری می‌کند. مطلب دوم که نکته بسیار مهم است (آن نکته اول بیشتر جنبه هستی‌شناختی و بیرونی دارد) بیشتر جنبه روان‌شناختی در فلسفه تحریم کذب دارد. اشکالات کذب این است که از ذهن و ضمیر انسان بیرون می‌آید. ذهن و ضمیر انسان هم یک دستگاه منظمی دارد و این دستگاه منظم به روال طبیعی، منطبق بر واقع است؛ یعنی آنچه را که من می‌گویم، برآمده از احوال و روحیات من و انعکاسی از خارج است. اگر این منطبق با آن واقعیت نباشد؛ جایی از آن را برخلاف واقع، دست‌کاری می‌کنند یعنی درواقع منظومه ذهنی‌ام را دست‌کاری می‌کنند. همانطور که این پدیده در عالم خارج با یک منظومه و زنجیره‌ای مرتبط بود، یک جایی از آن خلاف می‌کند، به هم می‌ریزد و همه بر ضد آن شهادت می‌دهد. در ذهن هم یک چیزی که واقعیت دارد و با مجموعه ساختار متعارف ذهن انسان تناسب دارد اگر خلاف آن را انجام دهد (خود شخص هم توجه دارد که خلاف آن را انجام می‌دهد) همه آن حرف‌های دیگر [از جمله سخنان و حالات آن] با آن واقعیتی که در ذهن خود دارد سازگار است، یک مجموعه شده است؛ [وقتی که] یکی از آن را دست‌کاری می‌کند درواقع آن را با همه حالات و احوالات



روحي و معرفت‌ها و شناخت‌های خودش، غير مرتبط و غير منسجم می‌کند. برخلاف طبیعت قصر یک چیزی را بگوید، این قصر نیاز به یک عنایت خاص دارد و هر لحظه این عنایت کنار برود بقیه چیزها می‌گویند این درست نیست. پس فلسفه اول و دوم کذب، چیزی برخلاف آن منظومه حوادث واقعی است؛ و لذا همه آن‌ها می‌توانند ضد این شهادت دهند.

نکته دوم

مطلب دوم این است که برخلاف این مجموعه شناخت‌ها و معرفت‌ها و حالات روحی او است. اینجا هم خلاف آن می‌کند؛ هر دوتای آن برخلاف آن روال طبیعی، یک حرکت قصری است؛ و انسان یک لحظه از این حرکت قصری غافل شود، واقعیت‌ها (شناخت‌ها، اعتقادات، حالات)، خودش را نشان می‌دهد. البته مراتب دارد؛ یکی به سادگی، دروغ می‌گوید بعد هم به لوازم و ملزومات آن توجه نمی‌کند لذا خیلی زود لو می‌رود اما یکی به این سادگی لو نمی‌رود، خیلی پیچیده است. البته در ادامه، به بحث نفاق، تقیه و... می‌پردازیم. در حقیقت یک نظم درونی و یک نظم بیرونی داریم؛ کذب، به هم زدن این نظم است. درواقع، نظم و واقعیت را خلاف نشان می‌دهد، درون آن هم خلاف نشان می‌دهد؛ و لذا همه شواهد بیرونی و درونی می‌تواند ضد او بیاید، او را رسوا کند. ان شاء الله به بحث‌های دستگاه دروغ‌سنج هم می‌رسیم؛ البته یکی از راه‌ها از همین طریق است. وقتی که دروغ می‌گوید، حرکت قصری و خلاف طبع انجام می‌دهد این [کار]، در احوال روحی و حتی احوال جسمی (نبض و حرکت‌های سلول‌ها) او اثر می‌گذارد. این یک چیزی برخلاف جریان تکوینی و تنظیمی است که در عالم خارج است و در درون ما تنظیم شده است. پس می‌توان این موج خلاف را با شواهدی که در اطراف آن است کشف کرد؛ این دو تا مطلبی است که روایات ما به این، نظارت دارد و آن جمله مشهور هم که [می‌گوید] دروغ‌گو حافظه ندارد به همین اشاره دارد. پس سرّ و فلسفه «إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللَّهَ عَلَى الْكَذَّابِينَ النَّسِيَّانَ»، همین است.

بحث دلالتی

اگرچه سند این روایت معتبر است اما دلالت آن اطلاق ندارد؛ چون اینجا کذاب دارد و دلالت بر حرمت آن هم می‌گوید این آدم مفتضح می‌شود. اگر بر فرض اینکه همین یک روایت بود، رساندن آن به بیش از کراهت قابل تأمل است. حالا مجموعه‌ای نگاه نمی‌کنیم. لذا این روایت از دو جهت سند [اشکال دارد] ولی از آن دو جهت اشکال نیست؛ برخلاف حدیث سه که همه جهاتش تأمّل بود.



روایت هشتم

بحث سندی

«عَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْخُرَّاسَانِيِّ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ فَإِنَّ كُلَّ رَاجٍ طَالِبٌ وَ كُلُّ خَائِفٍ هَارِبٌ» حضرت از کذب بر حذر می‌دارد؛ این روایت از نظر سند ضعیف دارد چون هم سهل بن زیاد و هم ابی اسحاق خراسانی خالی از ضعف نیست.

بحث دلالتی

از لحاظ دلالت بر حرمت خوب است «إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ» ظاهر این، نهی است و با همان مقدماتی که نهی، دلالت بر حرمت می‌کند این هم دلالت بر حرمت می‌کند. [چون] هیچ قاعده‌ای نداریم که در هر چیزی حکمت آمده باشد ارشادی باشد. [چون] «وَ الْكَذِبَ» آمده، نه «كَذَابٌ» لذا دلالت آن بر حرمت و اطلاق درست است [اما] سند آن ضعیف دارد؛ و آنچه [در آخر روایت] آمده است «كُلُّ رَاجٍ طَالِبٌ وَ كُلُّ خَائِفٍ هَارِبٌ» یعنی حضرت می‌فرماید: «از دروغ بر حذر باش برای اینکه هر کسی که امید بسته است پیدا می‌کند و هر کسی که می‌ترسد فرار می‌کند»؛ امیدوار به دنبال رسیدن است و ترسو هم می‌خواهد فرار کند. یکی دو تا احتمال در این می‌آید یک احتمال این است که یعنی تو با دروغی که به او می‌دهی او را از رسیدن به هدف باز می‌داری چون او دنبال رسیدن به هدف است چه انسانی که امیدوار است یا انسانی که هراسناک است و درواقع دروغ تو، او را به خلاف می‌اندازد. کسی که دنبال هدفی است که گاهی امید او را به کار وادار می‌کند یا ترس او را به فرار وادار می‌کند؛ دروغ تو، او را به خلاف می‌اندازد. احتمال دیگر هم این است که به خودش می‌گوید اگر بخواهی به نتیجه برسی باید دروغ نگوئی یعنی اگر رجا و خوف تو بخواهد به نتیجه، هدف برسد نباید دروغ بگوئی. احتمال اول درواقع همین است یعنی تو او را به خلاف نینداز برای اینکه او به نتیجه می‌رسد؛ احتمال اول تا حدی به این نزدیک است. (آنچه را که خود مکلف نمی‌تواند تطبیق دهد حکمت است؛ وقتی می‌گوید نماز بخوانی این‌طور می‌شود، این چیزی است که خود او نمی‌تواند تشخیص روشنی در آن باب بدهد، این یک قرینه عامه است که این یک نوع حکمتی است که ذکر می‌کند).

روایت نهم

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْكَذَابُ هُوَ الَّذِي يَكْذِبُ فِي الشَّيْءِ» کذاب کسی است که دروغ می‌گوید؟ حضرت فرمود: لا [نه]. در ذهن سائل [سؤال کننده] این



بوده است که خیلی از روایات و اخبار می‌گویند کذاب کذا و کذا. دیدید که در چند روایت قبلی هم موضوع آن کذاب، بود در خیلی از روایات کذاب است نه کاذب. به ذهن او می‌آید که آیا مثلاً؛ به خاطر مبالغه در دروغ، کذاب گفته می‌شود؛ یعنی ممکن است به ذهن کسی بیاید چون دروغ، امر خیلی قبیحی است به یکبار دروغ گفتن هم می‌شود کذاب گفت یا همان ظاهر کذاب، کسی است که يَتَكَرَّرُ مِنْهُ كَذِبٌ. این شبهه در ذهن او بوده است «هُوَ الَّذِي يَكْذِبُ فِي الشَّيْءِ» [لذا] حضرت می‌فرماید: نه اگر يَكْذِبُ؛ مره‌ای، اتفاقی باشد مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَكُونُ ذَاكَ مِنْهُ؛ اینکه همه مبتلا به این می‌شوند این مؤید این است [چون] هر کسی گاهی مبتلا می‌شود وَ لَكِنَّ الْمَطْبُوعَ عَلَى الْكَذِبِ يَعْنِي كَسَى كَذِبٌ كَثَرَتْ مِنْهُ حَتَّى صَارَ طَبْعُهُ تا اینکه طبع آن، کذب شده باشد.

بحث سندی

این روایت، سند بسیار خوبی دارد و سند علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج کاملاً معتبر است.

بحث دلالتی

اما از نظر دلالت، اینجا بیشتر، سؤال از موضوع است نه از حکم. منتهی مفروض این است که کار کذاب، حرام است؛ احتمالاً به دلالت اقتضا، حرمت را برساند ولی موضوع آن، کذاب است نه صرف کذب؛ [لذا] ممکن است کسی بگوید این روایت بر جواز کذب و عدم اشکال آن دلالت می‌کند اما کار کذاب خیلی خطاست.

ممکن است ابتدا به ذهن کسی این توهم بیاید (و گاهی توهم شده است) که این روایت، علی‌الاطلاق بر حرمت کذب دلالت نمی‌کند بلکه اگر به درجه کذابیّت برسد بر جواز کذب دلالت می‌کند. حضرت اینجا در مقام [بیان] حکم نیست فقط می‌خواهد بگوید صرف کذب مره‌ای و اتفاقی موجب الحاق این شخص به کذاب نمی‌شود؛ از نظر موضوع، این با آن فرق دارد؛ از نظر حکم هم فرق این دو را می‌توان فهمید؛ اما اینکه این فرد در حدی است که این جایز و آن حرام باشد. نه؛ [این‌طور نیست] ممکن است آن، [گناه] صغیره باشد این، [گناه] کبیره باشد؛ آن شدیدتر و این خفیف‌تر باشد؛ بنابراین دلالت (مدلول) روایت، صحیح و معتبر است. مدلول این است که حرمتی در کار کذاب هست اما بر جایز بودن کذب، دلالت نمی‌کند. [فی‌الجمله] بر تفاوت بین کذاب و کاذب دلالت می‌کند اما اعم از این است که تفاوت در رتبه جواز و حرمت یا حرمت و کراهت و یا حرمت شدید و خفیف باشد.

قاعده کلی



قاعده کلی این است که اصرار بر گناه [بزرگ‌تر از خود گناه است] منتهی در کذاب، علاوه بر قاعده عام «الْمُصِرُّ عَلَى الذَّنْبِ اعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ» دلیل خاص دارد که کذاب [گناه کبیره است]. این یکی از مصادیق قاعده اصرار است. در شهادت و... وقتی یک مورد هم کذب [بودن] آن ثابت شود [فاسق است] مگر اینکه توبه کند. مرحوم صاحب وسائل فرمودند: «هَذَا مَخْصُوصٌ وَ عَدَمُ الْعَمْدِ» یعنی ایشان گویا احساس کرده که بر جواز دلالت می‌کند بعد برای اینکه آن را حل کند می‌فرماید که مقصود این است که اتفاقی (بدون قصد و...) از افراد صادر شود و یا اینکه مراد این است که «مَنْ كَذَبَ قَلِيلًا يُسَمَّى كَاذِبًا لَا كَذَابًا» که همین احتمال دوم درست است و احتمال اول درست نیست.

روایت دهم

بحث سندی

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ سَنَدٌ خَلِيلٍ مَعْتَبَرٍ وَ خُوبٌ اسْتِ «أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ مِنَ الْكَذَّابِينَ فَإِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَبٌ وَ فَجَرٌ»

بحث دلالتی

حضرت می‌فرماید که انسان مبتلا به دروغ می‌شود و همین‌طور تکرر پیدا می‌کند تا کذاب شود؛ بعد [می‌فرماید]: «فَإِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَبٌ وَ فَجَرٌ» دو احتمال دارد؛ یکی این است که «إِذَا كَذَبَ» یعنی «إِذَا صَارَ كَذَابًا» دروغ می‌گوید و همین‌طور تکرر پیدا می‌کند تا کذاب شود وقتی کذاب شد؛ خدا می‌گوید: «كَذَبَ وَ فَجَرٌ» خدا به او این‌طور خطاب می‌کند و او را توبیخ می‌کند و یک احتمال این است که همان یک‌بار هم که دروغ می‌گوید خدا به او «كَذَبَ وَ فَجَرٌ» می‌گوید؛ منتهی وقتی افزایش پیدا کند شدید تر می‌شود. شاید احتمال اول کمی، قوی‌تر باشد [چون «فاء» ظهور در احتمال اول دارد که تفریع می‌کند؛ یعنی] دروغ می‌گوید تا کذاب شود. [اما کذاب نیامده است بلکه] کذب [گفته است که]، ظهور در احتمال دوم دارد [لذا] این دو تا ظهور با هم تعارض دارند. تفریع «فاء»، احتمال اول را تقویت می‌کند که مربوط به کذاب است اما کذب، احتمال دوم را تقویت می‌کند و کمی هم آن، این را تقویت می‌کند. پس اینجا سه احتمال می‌شود یکی اینکه بگوییم [منظور از] «فَإِذَا كَذَبَ»، کذاب است که خدا او را به این نوع توبیخ می‌کند. احتمال دوم این است [منظور از] کذب همان کذب است. احتمال سوم اینکه بگوییم حالت مردد داریم، نمی‌توانیم بین این ظهورها جمع کنیم؛ بنابراین نتیجه همان احتمال اول می‌شود یعنی فقط کذاب را توبیخ می‌کند؛ پس



این روایت نمی تواند مطلق کذب را تحریم کند. فقط قدر متیقن آن را که کذاب است تحریم می کند اما اصل اطلاق ندارد. خلاصه با این تحلیلی که عرض کردم و از نظر سند، أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ و ابی بصیر، معتبر است و محل بحث این است که ما به محاسن برقی سندی داریم یا نداریم. برای تصحیح آن راههایی وجود دارد ان شاء الله یک وقتی راجع به آن صحبت می کنیم.

نکات اخلاقی (اخلاص)

[چون] روز چهارشنبه است یک جمله ای عرض کنم؛ در مقام تهذیب نفس و اصلاح خودمان طبیعی است که بحث اخلاص (الهی شدن انگیزه ها را) [بیان] کنیم. مهم ترین و البته دشوارترین مطلب این است که انسان خدا و انگیزه های الهی و معنوی را محور زندگی خود قرار دهد. اخلاص، اساس ایمان و مهم ترین مسئله است که درجه ایمان را درجه اخلاص تعیین می کند. معنای اخلاص این است که محور ارتکاب و اجتناب از افعال، خدا و آنچه از ناحیه خدا رسیده است باشد. البته مقول به تشکیک است و درجات دارد. برای اینکه این بحث را بسنجیم؛ ما مأمور هستیم که بسنجیم [چون] خود سنجی امر روشنی است که به تعبیر مراقبه، محاسبه آمده است؛ تعبیر خیلی زیبای «زِنُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا»؛ خودتان را بسنجید، ارزیابی کنید، وزن کنید قبل از اینکه شما را وزن کنند این همان وزن ایمانی و معنوی است که به خیلی چیزها نیاز دارد. برای اینکه اخلاص خودمان را بسنجیم باید تلاش کنیم که همیشه برای تذهیب نفس، خودسنجی و اخلاص سنجی داشته باشیم تا ببینیم چه مقدار اهل خدا و تکلیف و وظایف الهی هستیم. این، اخلاص سنجی و خودسنجی طبیعی است که بدون آن، انسان به مراتب و حقیقت اخلاص و ایمان نمی تواند برسد. برای سنجش اخلاص و انگیزه ایمانی چند شاخص، ملاک، معیار و سنج های درونی است که خیلی مهم است و انسان با این سنج ها و شاخص ها می تواند اخلاص و میزان پایبندی خود به انگیزه الهی و نبود یا فقدان و ضعف سایر انگیزه ها را در خود بسنجد که چه مقدار این عمل من تحت تأثیر انگیزه ها و عوامل غیر الهی است و چه مقدار خدا بر این عالم انگیزه انسان احاطه و حضور دارد. برای سنجش این، راههایی وجود دارد که با مذاقه و تأمل درونی می توان به آن ها توجه کرد. یک راه مهم این است که (بدون هیچ تعارفی هرکسی می تواند خودش را بسنجد) در حوادث و وقایع، چقدر به اسم و رسم خود پایبند است و چقدر حاضر است که این اسم و رسم نباشد یا طور دیگری باشد. این، خیلی سنج واضحی است و تطبیق آن هم راحت است [اما] عمل آن بسیار دشوار است که اسم او باشد یا نباشد، به نام او تمام شود یا نشود، نام او چطور باشد؛ این نشان می دهد که تحت تأثیر چه چیزی است. چون اگر او در این کاری که می کند خدا را در نظر می گیرد مهم این است که این هدف محقق شود و اگر هم متوجه او است؛ او، این را انجام دهد هر چه غیر این باشد



حاشیه است. یکی از حواشی مهم این است که نام او باشد؛ این خیلی امر مهمی است می‌گویند وقتی که مرحوم شهید صدر (این‌طور که شاگردانشان نقل کردند) [کتاب] *فَلَسَفْتُنَا* را نوشتند (فلسفتنا در ظرف خودش خیلی کتاب مهمی است؛ اهمیت آن را از این می‌توان فهمید؛ زمانی که در دنیا، موج مارکسیستی و کمونیستی حاکم بود، یک قطب قدرت بزرگ در دنیا بود و حزب شیوعی و بعثی عراق همه مقدرات را به دست گرفت و شرایط سختی پیش آمد، کتاب فلسفتنا مثل یک نوری بود که ظلمت را می‌شکافت و خیلی اثرگذار بود.)، می‌خواستند چاپ شود؛ اسم ایشان (محمدباقر صدر) را در پشت کتاب نوشته بودند وقتی ایشان دیده بود اول گفته بود که اسم نباشد اما بعد از قبول کردن آن، می‌گویند گریه می‌کرده است که عجب! من بعد از همه این‌ها به خودم برمی‌گردم که چقدر می‌خواهم این اسم باشد یا نباشد. این یکی از سنج‌هایی است که حالات متفاوتی دارد؛ به عنوان مثال یکی این است که [شخصی]، کاری را که خدا می‌خواهد و وظیفه [آن شخص] است انجام دهد [اما] نام او نباشد [درعین حال] راحت باشد؛ این، خیلی مشکل است بروید خودتان را ارزیابی کنید. به همان اندازه‌ای که دل شخص، از نبودن نام خود می‌لرزد، مشکل دارد و به همان اندازه‌ای با نبودن نام خود، آرام است مشکل ندارد. نمونه بالاتر، سخت‌تر این است که این کار به نام دیگری تمام شود؛ کار را او انجام داده اما به نام دیگری [ثبت شده است] و راحت هم است؛ می‌گویند وظیفه انجام شد، به اسم هر کسی می‌خواهد باشد. درجه دیگر آن، این است که یک کاری باید انجام شود [اما] او موفق نشد [این کار را انجام دهد بلکه] یک شخص دیگری [آن را] انجام دهد راحت است؛ می‌گویند این وظیفه انجام شد و اینکه خود او نیامد و مطرح نشد [ناراحت نیست]. محقق شدن هدف چقدر برای او اصل است یا چیزهای حاشیه‌ای؟ احياناً حالات دیگری هم می‌توان مشخص کرد. انسان باید بتواند این ملاک، سنج را محقق کند و با این شاغول، درجه اخلاص و ایمان خود را بسنجد. درجه اخلاص و ایمان انسان، اصل حیات معنوی و روحی او است و با سنجش مطرح بودن اسم، نام، لقب، عنوان آیت‌الله بگویند یا حجة الاسلام؟ زیبا بگویند یا چه بگویند؟ چقدر دل او می‌لرزد یا خوشحال می‌شود؟ اولین سنجش، شاخص برای این مسئله این است که نام خود و وظیفه را ببیند و این‌ها را با هم بسنجد؛ کار کرده است [اما] اسم او نیست؛ یا به اسم دیگری [ثبت] شد؛ یا یک شخص دیگری این کار را انجام داد. اگر نام که یک حاشیه است، متن شود معلوم می‌شود مشکل دارد [اما] اگر متن را عمل کرد و حاشیه برای او مهم نشد؛ معلوم می‌شود درجه اخلاص او بالا است.